سبک انتخاب

هزار سؤالی که پیش از انتخاب همسر باید جواب آنها را بدانید

چند شاخه‌گل، قرار در کافه و عشق‌هایی که زود رنگ می‌بازد

■ مرضیه بامیری

دادگاه‌های خانواده هر روز پر از آدم‌هایی می‌شود که روزی سوگند وفاداری خورده بودند. وانمود کرده بودند بدون هم و دور از هم می‌میرند. بهترین عکس‌های یادگاری را گرفته بودند و برای عشق هم شعر و غزل می‌سرودند. همه آنها قسم خورده بودند مراقب «مایی» که از ترکیب «من‌ها» درست شده بود، بمانند و برای خوشبختی آن یکی بی‌وقفه از جانِ مایه بگذارد. قسم خورده بودند باهم بخندند و اشک را از دیدگان هم پاک کنند. اصلاً همه ازدواج‌ها اولش شبیه دفتر شعر است؛ پر از حرف‌های ناب، پر از شیرینی قند و نبات و همه زوج‌ها از نظر خودشان خوشبخت‌ترین زوج جهانند. چه حیف که گاهی این احساس‌های زیبا و انسانی در زیر سقف مشترک رنگ می‌بازد و کم‌کم عشق جایش را به نفرت می‌دهد و تلاش برای خوشبختی آن یکی، تبدیل به تحمل او می‌شود.

چه بلایی بر سر عشق می‌آید؟

۱

سؤال این است که چه بلایی سر عشق می‌آید که هر یک از طرفین نمی‌خواهد سر به تن آن دیگری باشد؟ یا برایش شمشیر کینه از رو می‌بندد؟ به کجا می‌رسند که مادرِ دامادی که روزی برای بله گرفتن و دل بردن مادر همسر، دلبری می‌کرد، حالا او را دشمن خونی می‌نامد و مدام سر نصیحت‌های مادرانه‌اش جنجال به پا می‌کند؟

چرا مادر مردی که دوستش داشته و یک روز برای پسرش خواستگاری رفته و از سر مهر چادر سپید روی سرش انداخته، حالا می‌شود سردسته قوم‌الظالمین؟! چرا حرف‌هایش می‌شود نیش و نگرانی‌هایش می‌شود دخالت؟ چرا یکی می‌آید می‌گوید همسرم بچه زیاد می‌خواهد، ولی من نه. آن یکی می‌گوید بچه‌دار نمی‌شویم، می‌خواهد زن بستاند؟ چرا او می‌گوید همسرم رفیق‌باز است و آن یکی همسرش را برای نداشتن دستپخت شماتت می‌کند؟ چرا در دوره آشنایی همه چیز ایده‌آل بود و دختر هر لباسی که می‌پوشید، برای پسر جذاب به نظر می‌رسید، ولی حالا خود را مالک او می‌داند و برای مدل و رنگ آن تعیین تکلیف می‌کند و در شرایط حادتر، قیل و قال راه می‌اندازد؟ مگر به پدر و مادر همسرش قول نداده از گل نازک‌تر به دخترشان نگوید و نگذارد اشکی از چشمش فرو افتد؟ پس چطور می‌شود که عهدش را فراموش می‌کند و زن را کتک می‌زند؟ چطور می‌شود در دوران نامزدی خانواده همسرش را اغراق‌گونه دوست دارد و تکریم می‌کند، ولی پس از عقد، القاب خواهر زن و خواهر شوهر و باجناق پررنگ می‌شود و ساز نفرت کوک می‌کند؟

چرا پس از بریدن هندوانه سربسته وصلت یا آنقدر خوب و شیرین است که کسی تصورش را نمی‌کند یا آنقدر سفید و بی‌مزه است که هنوز نبریده باید انداخت در سطل زباله؟ چه می‌شود که کار زوج‌ها پس از چند ماه یا چند سال زندگی مشترک به دادگاه خانواده می‌کشد؟ داستان چیست؟ چرا داستان‌های عاشقانه زوجین تبدیل به تجربه‌های درناک و تراژیک می‌شود؟

بیایید برای یافتن پاسخ، قصه آدم‌ها را از اول مرور کنیم. از اولِ اول. وقتی می‌خواهند دلبری کنند و به هر قیمتی شده به وصال برسند؟

سؤال‌هایی که قبل از ازدواج باید پاسخ دهید

۲

پسری دختری را در یک مکان مشخصی می‌بیند و در نگاه اول ارتباط چهره برقرار می‌شود و او فکر می‌کند دختر به دلش نشسته و انتخاب خوبی برای همسری است.

این مهم‌ترین و در عین حال پیش‌پاافتاده‌ترین اتفاق در ازدواج است. اغلب قصه‌ها از همین یک خط شروع می‌شود. حالا کجا و چگونه‌اش به تعداد آدم‌های کره زمین متفاوت است، یکی در پارک، یکی در سینما، آن یکی در میهمانی، در دانشگاه و در محل کار.

> مهم شناخت کافی است. باید در کنار عشق دنبال مؤلفه‌های مشترک یکدیگر باشید. خوبی‌ها و نقص‌ها را در کفه ترازو بگذارید. هر کدام سنگین‌تر بود بر همان اساس عمل کنید

اشکال بزرگ همین جاست. به دل نشستن ضروری است، ولی کافی نیست. تازه وقتی فهمیدید این فرد، مناسب برای یک عمر زندگی است، تازه کار شروع می‌شود. باید بگردید دنبال مناسبات مشترک. باید بروید خانواده‌اش را از نزدیک ببینید. آیا می‌توانید یک عمر با فرهنگ خانوادگی آنها همسو شوید؟ باید نکات کلیدی را در نظر بگیرید. آیا تفاوت اعتقادی و فرهنگی‌تان زیاد است؟ آیا او راضی می‌شود خود را متعادل کرده و به فرهنگ شما نزدیک کند؟ حاضر است مطابق اعتقاد شما عمل کند؟ به عنوان مثال به خاطر احترام به شما حجاب کامل داشته باشد؟ آیا می‌تواند در میهمانی‌های مختلط، مراقب مسائل محرم و نامحرم باشد؟ یا هر بار که میهمانی می‌روید، قرار است به او چشم‌غره بروید و او بی‌تفاوت به نگاه شما کار خودش را بکند و با پسرعموها و شوهرخاله‌ها دست بدهد و شما فقط حرص بخورید؟

قرار است شوهر رفیق‌بازی باشد؟ آیا مثل دوران پیش از ازدواج که بدون هماهنگی با دوستانش آب هم نمی‌خورد، قرار است بعد از ازدواج هم در زندگی‌تان باشند؟ قرار است از آنها خط فکری بگیرد؟ قرار است هر دقیقه در این میهمانی و آن تجمع دوستانه باشد؟ مادرش را چطور زنی شناخته‌اید؟ مهربان و دلسوز است؟ مهرطلب است یا مدام دنبال تحقیر شماست؟ روی پسرش تسلط فکری دارد یا فقط از سر نگرانی، نظرش را بیان می‌کند؟

چند بار پیش از ازدواج مطابق خواسته مادرش عمل کرده؟ یا قرار با شما را برای مناسبات خانوادگی کنسل کرده است؟ آیا در هر شرایطی او خانواده‌اش را به همسرش ترجیح می‌دهد؟

اگر میهمانی می‌روید، مبادی آداب است؟ به خانواده شما احترام کافی می‌گذارد یا مدام دنبال کلاس گذاشتن و قیافه گرفتن است که ثابت کند از شما برتر است؟

سخاوت او را امتحان کرده‌اید؟ باهم خرید مشترک رفته‌اید؟ دست و دلباز است یا خسیس؟ سلیقه و خواست شما برایش مهم است یا موجودی کارتش؟

> از او پرسیده‌اید بچه دوست دارد یا نه؟ چند تا دلش بچه می‌خواهد؟ یا چطور قرار است تربیت‌شان کند؟ یا نه! اینها را به آینده موکول کرده‌اید و حالا سر همان مسئله دچار اختلاف هستید، چون همسرتان بچه دوم و سوم نمی‌خواهد؟

از او پرسیده‌اید بچه دوست دارد یا نه؟ چند تا دلش بچه می‌خواهد؟ یا چطور قرار است تربیت‌شان کند؟ یا نه! اینها را به آینده موکول کرده‌اید و حالا سر همان مسئله دچار اختلاف هستید، چون همسرتان بچه دوم و سوم نمی‌خواهد؟

آیا او به استقلال مالی شما احترام می‌گذارد یا مدام حساب و پیام‌های مالی‌تان را چک می‌کند؟ شما می‌توانید با مردی که آمار حتی هزار تومان پول‌تان را دارد، زندگی کنید یا اجازه ندهد از حقوق خودتان برای خود خرید کنید؟

آیا اهل بریز و بپاش و هدیه دادن وقت و بی‌وقت به اطرافیان است؟ آیا دیگران از مهربانی او سوءاستفاده می‌کنند و سواری می‌گیرند؟

آیا اگر حرفی می‌زند سر حرفش می‌ماند یا پایش به خانه خواهر یا مادرش نرسیده، نظرش عوض می‌شود؟

آیا وقتی با شما بیرون است، نگران قضا شدن نمازش است که بدانید چقدر اعتقادات برایش دغدغه است؟ یا مهم است که به هر قیمتی نان سر سفره نبرد و آنچه می‌خورید حلال باشد؟!

آیا در انتخاب سفرهایش مکان زیارتی هم هست یا مدام دنبال تفریح و خوشگذرانی است؟! اگر با او برای خرید می‌روید، او چه جور لباسی خرید می‌کند؟ سلیقه و فرهنگ پوشش او با ذهنیت شما هماهنگ است؟

آیا می‌دانید که بعد از ادواج بیشتر، دوستانش را دعوت می‌کند یا خانواده‌اش را؟

اینها تنها بخشی از باید و نبایدهایی است که باید پیش از ازدواج و رفتن زیر سقف مشترک تکلیف‌تان را با آنها روشن کنید.

آگاهانه انتخاب کنید

۳

با دل دادن، گل خریدن و کافه نشستن دردی دوا نمی‌شود. مهم نیست او چه رنگی دوست دارد یا غذای مورد علاقه‌اش چیست. باور کنید مهم نیست او چه پرنده‌ای دوست دارد یا از بین دو شهر کدام را برای ماه‌عسل انتخاب می‌کند. مهم نیست موسیقی سنتی می‌پسندد یا مثل شما اهل موسیقی پاپ است. مهم نیست سر شما غیرتی شود و یقه بگیرد. مهم نیست چقدر برای به دست آوردن دل‌تان خرج کند و مدام هدیه بگیرد. مهم شناخت کافی است. باید در کنار عشق دنبال مؤلفه‌های مشترک یکدیگر باشید. خوبی‌ها و نقص‌ها را در کفه ترازو بگذارید. هر کدام سنگین‌تر بود بر همان اساس عمل کنید.

درست است که می‌گویند ازدواج هندوانه سربسته است، ولی همان هندوانه را هم می‌توان هوشمندانه انتخاب کرد. از اهل فن پرسید، با دست ضربه زد و صدای طبل گونه‌اش را شنید یا به رگه‌های سبز رنگش دقت کرد.

شما اگر تمام موارد یک هندوانه شیرین و سالم را در نظر بگیرید و آگاهانه انتخاب کنید، احتمال اشتباه‌تان کمتر است. آن وقت اگر به هر دلیلی هندوانه شیرین نبود، می‌شود تقصیر تقدیر و شانس انداخت. پس مراقب انتخاب‌های‌تان باشید، چند ماه عاقلانه شرایط را بررسی کنید و برای یک عمر، عاشقانه و بی‌دردسر زیر سایه تفاهم، خوشبخت زندگی کنید و از کنار هم بودن‌تان لذت ببرید.

سبک رفتار

چند توصیه ساده برای تصمیم‌گیری در زندگی مشترک

همسرم! تصمیم تو برایم قابل احترام است

تصمیم‌گیری در زندگی مشترک نیازمند موافقت هر دو طرف است و تقریباً تمام تصمیم‌هایی که می‌گیرید روی زندگی همسرتان نیز تأثیر می‌گذارند. اگر یکی از زوج‌ها یا هر دوی آنها یک‌جانبه تصمیم‌گیری کنند، دیر یا زود رابطه‌شان دچار مشکل خواهد شد. در ادامه توصیه‌هایی برای تصمیم‌گیری موفق ارائه می‌کنیم.

۱) شنونده خوبی باشیم: برای تفاهم در تصمیم‌گیری‌های زندگی مشترک باید شنونده خوبی باشیم. به حرف‌های طرف مقابل گوش دهیم و سعی کنیم او را درک کنیم. وقتی دو طرف بر سر موضوعی به توافق نمی‌رسند، باید عجله را کنار بگذارند، کنجکاوی کنند و سؤالاتی بپرسند، ولی وقتی شنونده خوبی نباشیم، از مسیر درست خارج می‌شویم. افراد معمولاً تصور می‌کنند به حرف‌های طرف مقابل گوش می‌دهند، در حالی که صرفاً کلمات او را می‌شنوند. آنها به دلایل درست‌بودن دیدگاه خودشان فکر می‌کنند و منتظرند حرف‌های طرف مقابل تمام شود تا دلایل خودشان را بیان کنند. وقتی افراد حس می‌کنند که شنیده نمی‌شوند و به احساسات‌شان بی‌توجهی می‌شود، حالت تدافعی می‌گیرند. بیشتر افراد درک نمی‌کنند شنونده خوب بودن، یعنی به چیزهایی که طرف مقابل می‌گوید گوش بدهیم و سعی کنیم دیدگاه او را درک کنیم. وقتی درباره تصمیم مهمی صحبت می‌کنید، زمانی که صحبت‌های همسرتان تمام شد، مکث کنید. این مکث به هر دوی شما فرصت می‌دهد به چیزهای گفته‌شده فکر کنید. همسرتان نیز در صورت تمایل می‌تواند توضیحات بیشتری اضافه کند.

۲) همه چیز را روی کاغذ بیاوریم: شاید به نظرتان عجیب باشد، ولی روی کاغذ نوشتن تصمیمی که با آن روبه‌رو هستید، می‌تواند بسیار مفید باشد. شناسایی مسئله نخستین گام مهمی است که بسیاری از افراد به آن توجهی نمی‌کنند. گاهی دو طرف درباره اینکه مسئله چیست با یکدیگر توافق ندارند. گاهی کسانی که استرس دارند، شریک زندگی‌شان را مشکل اصلی می‌دانند، در حالی که مشکل چیز دیگری است. شناسایی هدفی که هر دو در تلاش برای رسیدن به آن هستند، اهمیت زیادی دارد. تکنیک دیگر این است که بنویسید چرا تصمیم‌های‌تان به نظر شما ارزشمند و مفید هستند. این کار می‌تواند به تعیین دقیق مسائل موجود نیز کمک کند. هر یک از دو طرف می‌توانند فهرستی از مزایا و معایب روش خود را برای حل کردن مشکل بنویسند و سپس فهرست‌ها را باهم مقایسه کنند.

> افراد معمولاً تصور می‌کنند به حرف‌های طرف مقابل گوش می‌دهند، در حالی که صرفاً کلمات او را می‌شنوند. آنها به دلایل درست‌بودن دیدگاه خودشان فکر می‌کنند و منتظرند حرف‌های طرف مقابل تمام شود تا دلایل خودشان را بیان کنند

۳) کمی تحقیق کنیم: برای تصمیم‌گیری درست نباید فقط بر اعتقادات خود تکیه کنیم و باید از داده‌ها و اطلاعات نیز استفاده کنیم. مثلاً فرض کنید فرزند هشت ساله شما می‌خواهد به اردوی تابستانی برود و یکی از شما فکر می‌کند که رفتن به اردو در هشت سالگی اشکالی ندارد، ولی دیگری عقیده دارد که هشت سال سن بسیار کمی است. در این شرایط می‌توانید با والدین سایر کودکان صحبت و تحقیق کنید یا حتی قبل از تصمیم‌گیری درباره این مسئله با روان‌شناس کودک مشورت کنید.

۴) مصالحه کنیم: گاهی مصالحه کردن یعنی حد وسط را بگیریم و گاهی نیز یکی از دو طرف نظر و تصمیم طرف دیگر را می‌پذیرد. یکی از روش‌های مصالحه کردن روش «پرتاب توپ» است. مثلاً نفر اول عقیده‌اش درباره موضوع را می‌گوید و دلیل خود را بیان می‌کند، سپس از طرف مقابل می‌پرسد که نظر تو چیست؟ نفر دوم نیز عقیده و دلیلش را بیان می‌کند و او نیز می‌پرسد که نظر تو چیست؟ سپس نفر اول چند قدم به موضع نفر دوم نزدیک می‌شود و موضعی میانه را پیشنهاد می‌دهد و دوباره همان سؤال را می‌پرسد. نفر دوم نیز همین کار را انجام می‌دهد تا زمانی که به راه‌حلی برسند. اگر دو طرف به تقسیم قدرت و داشتن صدای برابر اعتقاد داشته باشند، این روش مؤثری خواهد بود. باید هدف آنها توافق مشتاقانه باشد، زیرا در توافق ممکن است یک طرف از موضع خود عقب‌نشینی کند و ناراضی باشد. توافق مشتاقانه یعنی به مصالحه‌ای رسیده‌ایم که هر دو احساس خوبی درباره‌اش داریم. زوج‌هایی که خود را یک تیم می‌دانند و عقیده دارند «اگر او راضی است، من هم راضی هستم» راحت‌تر می‌توانند تصمیمات مشترک بگیرند.

* نقل و تلخیص از: وب‌سایت chetor.com

سبک‌نگرش

چرا به آنچه رفتنی است، دل می‌بندیم؟

گوهر وجودمان را ارزان نفروشیم

■ فاطمه مؤمنی

دل بستن به چیزهایی که در تعلق ما نیست، مصداق بارز ناآگاهی است. شاید در تصورتان باشد که ما از کودکی وابسته به ابزارهایی می‌شدیم که متعلق به ما نبودند؛ علاقه‌مند به ماشین اسباب‌بازی دیگران و نقاشی‌های دوست مدرسه‌ای. هر چه سن‌مان بالاتر رفت، میزان این وابستگی‌ها بیشتر شد تا به جایی رسید که در فکر تصاحب آنها برآمدیم. این تمایلات و علائق رفته‌رفته از ابزارها به عشق و ارتباطات و خواست‌های بی‌منطق و بی‌پایان ارتقا پیدا کرد و از آن زمان سرقت‌ها، اختلاس‌ها، خیانت‌ها و افسردگی‌ها رواج یافت. شاید اگر روز اول آن را در جایگاه خود کنترل و در نطفه متوقف یا مدیریت کرده بودیم، هیچ گاه به این اختلالات و آسیب‌ها منجر نمی‌شد و شاهد این همه ناهنجاری نبودیم. شاهد این همه تلفات عاطفی و احساسی، فقر و نقص در مدیریت خانواده‌ها نبودیم. شاید دیگر نه طلاقی صورت می‌گرفت، نه مردی پای چوبه دار می‌رفت و نه هیچ چیز دیگر. ریشه همه اینها به این می‌رسد که ما علاقه‌مند به چیزهایی شده‌ایم که در اصل برای ما نبوده و برای دیگری آفریده شده و متعلق به ما نبوده، بیهوده خویش را در اسارت آن قرار داده بودیم و گنجشکی را که متعلق به طبیعت بوده، در قفسی زندانی کرده بودیم تا مبادا پرواز را برگزیند و ما را در کنج تنهایی خود به عزلت بنشاند. بد نیست کمی به این پرسش بیندیشیم که تا کی باید اینگونه باشیم؟ تا کی باید این طناب را به گردن خود بیاویزیم و با خود حمل کنیم؟

قدری باید توقف کرد. باید ایستاد و به خویش گفت آیا این معقول است که خانه‌ای را که مالک آن دیگری است، مال خود بدانیم؟ یا جواهراتی که در دست فلان بانو هست، متعلق به ما شود؟ این دایره را کمی وسعت می‌دهیم و از حوزه ابزاری به انسانی می‌رسیم. حال جوانی صد دل عاشق و دلباخته دختری شده که دستانش در دستان مردی است که سال‌ها دلبسته و عاشق او بوده. حال آن جوان بخواهد به او بیندیشد و برای خود رؤیا ببافد یا برای به دست آوردنش متصل به دعا و طلسم و فال قهوه‌های خیابانی شود و در نهایت برای رسیدن به آرزویش دست به اقدامی شوم بزند، دعوا و جنایتی به راه بیندازد! یا که دختری سال‌ها خود را وابسته به مردی کند، بی‌آنکه آینده‌ای در نظر باشد. زندگی دنیوی ما هم به همین نحو است. وجود ما در بدو تولد خالی از هر نوع حالت و احساس، خالی از هر نوع تمایلی است. کودک به غریزه خدادادی خویش غذایی را تناول می‌کند تا نمو و رشد پیدا کند اما کم‌کم این انسان خاکی فطرت خود را به سکه‌ها و زیورآلات دنیا وصل می‌کند و هنگام مرگ گاه این علائق و وابستگی‌ها از تسلیم در برابر خداوند جلوگیری می‌کند. فردی که به چند تکه کاغذ بی‌ارزش یا چند قطعه جواهر بسنده می‌کند و وجود انسانی و روح بی‌نهایت طلب خود را قانع می‌کند. موجودی که او را به اشرف مخلوقات می‌شناسند، حالا خودش را به چه چیزهایی سرگرم می‌کند که مبادا دیگری آن را به دست آورد یا از دستش برود. در حالی که این کالاها و ابزارها به کسی متعلق نیست. هر کس مدتی آن را استفاده کرده و در پایان عمرش آن را به دیگری تحویل داده است. باید گفت خودت را برای چیزی خرج کن که متعلق به تو باشد، برای تو باشد، برای تو بماند، تا ابد باشد! به راستی چه چیز برای ما می‌ماند، ابدی و همیشگی می‌شود و کسی قادر به پس گرفتن آن از ما نیست؟ خواه ناخواه باید بگذاریم و برویم، پست‌ها، مقام‌ها و مرکب‌ها.

چه خوب این روح حقیقت‌طلب را به چیزهایی چون صداقت، مهربانی، پاکی، انسانیت بیاراییم، عبادت و بندگی و خدمت به خلق را توشه راه خود قرار بدهیم و مصداق مردمی نباشیم که سال‌ها در عبادت و اطاعت پروردگارشان، شب‌های‌شان را در تهجد و شب زنده‌داری به سر می‌برند اما هنگام دیدار با معشوق خود، پروردگارشان! وداع حق را با چند قطعه فلز یا سنگی گرانبها به حراج دنیا می‌نهند تا بلکه روح به تار تنیده خود را با آن سیراب کنند. فارغ از آنکه این تکه مرواریدها و یاقوت‌ها متعلق به او نبوده و عمری برای خدایان قلابی سر بر سجده می‌گذاشته است. صد حیف که با کوله‌باری خالی در برابر دیدگان عالم حاضر می‌شود، در حالی که یک عمر خانه‌های مجلل و خودروی آنچنانی و سکه و دلار را ستایش می‌کرده است و حالا با دستی خالی و اندوخته‌ای ازدست‌رفته، چگونه دار فانی را وداع می‌گوید؟ بد نیست قبل از ورود به جهان دیگر قدری خود را بازیابی کنیم تا شاید خود را از این ورشکستگی و خسران نجات دهیم و از جرگه والضالین و اسفل السافلین به اصحاب الیمین ترفیع پیدا کنیم. روحی که آسمان و زمین در بزرگی‌اش سر فرود می‌آوردند و کوه در مقابل ابهت و مردانگی‌اش در شب معراج فرو می‌ریزد و فرشتگان در بدو تولدش به سجده می‌افتند و قالوا سبحانک را به ندای پروردگار سرمی‌دهند. ای انسان قدر خودت را بدان. آنقدر گرانی که فقط خدا توان خریدنت را دارد و چه زیبا آنجا که پروردگار می‌فرماید: قیمت بدن‌های شما بهشت است و قیمت خودتان خودم. ای حبیب من خودت را به کم مفروش! تو را اشرف‌العالمین آفریده‌ام.

بزرگان معصوم(ع) در کلام‌شان همیشه به خویشان، دوستان و اطرافیان تأکید می‌کردند که تقواپیشگی و انسانیت را اساس کار خود کنند. در کسب علم و معرفت حریص باشند و در کسب آن به کم قانع نباشند چراکه علم آدمی را بالا می‌برد اما در کسب مال دنیا حریص نباشند، چون آدمی را پایین می‌کشد، وابسته می‌کند و چون مار در پوسته خود مانده، آنقدر در حلقه خود می‌پیچد تا با دست خودش، خود را به هلاکت می‌رساند. گرفتار زرق و برق دنیا نباشیم. این‌گونه نباشیم که نسبت به علم راضی به اندک باشیم اما در کسب مال دنیا حریص و پرطمع. زیرک آن که کاست و خورد و نبرد. دقیقاً مثل قانون بالن که برای پرواز کردن باید سبک باشد و هر چه که مانع بالا رفتن و پرواز آن می‌شود، باید آن را زمین بگذارد تا اوج بگیرد. روح ما هم همین‌گونه است. وقتی تعلق داشته باشد، وقتی وابسته باشد، نمی‌تواند پرواز کند و اوج بگیرد. بار سنگین انسان را زمینگیر می‌کند. زمین می‌زند. پس رها کن، بگذار برود چیزی را که تو را سالیان سال اسیر کرده است. زندگی کن ولی به آنچه رفتنی است وابسته نشو. زندگی کن ولی توشه‌ای در مسیر خودت جمع کن تا کوله‌باری ارزشمند برای ادامه راه تا رسیدن به مقصد واقعی باشد. گوهر وجودمان را ارزان نفروشیم!